

عشق پریشان است

عشق پریشان است
غمزده است
خود را تنها حس می کند

می پرسد
از چه رو من محبوب
ولی تنها یم؟
چرا همه مرا می خواهند
ولی از من می هراسند؟

آنکه مرا در آغوش می گیرد با من یکی می شود
و آن زمان که مرا ترک می گوید برایش غریبه ای بیش نیستم
در غربت همه تلخ، سرد و پوکند

چگونه می توانم این دوگانگی را دگرگون سازم؟
چگونه پریشانی را به آسایش تبدیل کنم؟
چگونه غبار ترس را از قلبها بشویم؟

آرزو دارم زندگی شادی داشته باشم
عاشق شوم

پروردگار اشکهای عشق را پاک می کند